

سخنرانی علمی

در بخش سخنرانیهای علمی این شماره از فصلنامه، سه موضوع مورد بررسی قرار گرفته است. اولین سخنرانی تحت عنوان «تأملی آسیب‌شناسانه در مسأله فرار مغزها» را دکتر محمود سریع‌القلم ایراد کرده و دلایل و پیامدهای مهاجرت نخبگان را مورد توجه قرار داده است. سخنرانی دوم، در خصوص «چپستی، چرایی و چگونگی فرار مغزها» است که محتوای آن از عنوان مذکور هویدا است.

سخنرانی سوم، در زمینه نظریه‌ای است که اخیراً مطرح شده است. خانم ساکسین، نظریه چرخش مغزها را طرح و نقش نخبگان در حال چرخش را در توسعه کشورهای تایوان، هند و چین بررسی می‌کند، استدلال اصلی وی این است که نخبگان جهان سومی به آمریکا مهاجرت می‌کنند و پس از کسب مهارت‌ها بلافاصله به کشور خودشان برمی‌گردند.

تأملی آسیب‌شناسانه در مسأله فرار مغزها

دکتر محمود سریع‌القلم^۱

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهارم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۸۰ • شماره مسلسل ۱۳

• مقدمه

باورم که تقابل میان این دو فضا نباید باشد.

• بافت عشیره‌ای جامعه

در کنار این مسأله باید به بافت عشیره‌ای جامعه توجه داشت چرا که حوزه تصمیم‌گیری بر اساس این بافت عشیره‌ای است که به تقابل با پارادایم دیگر رسیده است. در حالی که در دنیای امروز، علم روی شخص (معلومات و تخصص شخص) بنا شده در کشور ما وضع به گونه‌ای است که حرف تخصصی از کسی پذیرفته می‌شود که عضو یا نزدیک به عشایر رایج کشور باشد. در چنین وضعیتی حتی آدم تحصیل کرده اگر وضعیت خوب مالی هم در کشور داشته باشد و تمام شرایط تأمین شغلی و رفاهی هم برایش فراهم باشد، وقتی به

موضوع فرار مغزها ابعاد بسیار زیادی دارد، من می‌خواهم از زاویه خاصی به این پدیده بپردازم. من فکر می‌کنم موضوع فرار مغزها یا مهاجرت تحصیل کرده‌ها در واقع تقابل دو نوع پارادایم فکری مستتر در روابط میان قشر تحصیل کرده و نهادهای تصمیم‌گیر در کشور است پارادایم فکری که اکثر تحصیل کرده‌ها به آن مجهز هستند به مسأله از باب استدلال و از باب مواد خام نگاه می‌کند که باید یک سری اقدامات و کارهایی روی آن انجام شود تا به نتیجه برسد. در تقابل این فضای فکری، فضای فکری یا پارادایم دیگری هم برای استنباط و استنتاج در کشور ما وجود دارد که متعلق به مراکز تصمیم‌گیری است و به هر مسأله‌ای پاسخ فلسفی می‌دهد. البته من به این مسأله معتقد نیستم که چنین فضای فکری نباید در جامعه باشد بلکه بر این

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی و سردبیر فصلنامه مطالعات خاورمیانه

برایش قابل درک نیست. این آدم دانشگاهی وقتی با یک نفر تصمیم گیرنده روبرو می‌شود می‌بیند حرف‌هایی می‌زند و اطلاعاتی ارائه می‌دهد که با حرف‌ها و اطلاعات طرف مقابل خیلی تفاوت دارد. طرف مقابل فلسفی فکر می‌کند و جواب‌های از پیش تعیین شده به سؤالات می‌دهد در حالی که این می‌گوید من بر اساس آمار و ارقام و مطالعاتی که انجام داده‌ام فعلاً به این جواب رسیدم و شاید اگر اطلاعات جدید بدهید نتیجه هم عوض بشود. بنابراین برای یک آدم علمی این جور برخوردهایی که با مسائل به شدت تخصصی صورت می‌گیرد، خیلی سخت است.

● شکاف علم - عمل

در کشور ما علم و عالم پدیده‌های تزیینی هستند. پدیده‌هایی نیستند که به حل مسائل و مشکلات کمک کنند به همین دلیل است که ما این همه دانشگاه و مؤسسات تحقیقاتی داریم و این همه راجع به مسائل بصورت جدی وارد بحث می‌شویم و بسیار خوب تقد می‌کنیم اما این حجم عظیم بحث و نقد، حداقل اثر را در تصمیم‌گیریها ما داشته است. بنابراین فاصله یک شخص تحصیل کرده و یک شخص تصمیم‌گیر در کشور ما بسیار زیاد است. حتی اگر یک فرد تصمیم‌گیرنده یک فرد متخصصی هم باشد و با دانشگاه و حوزه علمی هم در ارتباط باشد، در چارچوب پارادایم دوم عمل می‌کند چرا که این پارادایم دوم اثرات عمیقی

اینجامی‌رسد که هر چه کار می‌کند و مطالعه و تحقیق می‌کند، آخرش آب در هاون کوبیدن است و هر چه او به لحاظ فکری و تحقیقی انجام می‌دهد، افرادی که صلاحیت علمی و تخصصی‌اش را ندارند اما به صرف حضور در حلقه‌های خاصی آنرا بی‌فایده می‌سازند و نادرست می‌پندارند، طبعاً در ادامه تلاش خود و در نهایت ماندگاری در چنین محیطی تردید می‌کند. در کشور ما به نظر من مساله اصلی این است که حوزه‌های تصمیم‌گیری به شدت حوزه‌های کوچکی هستند و بی‌ارتباط با حوزه‌های تخصصی. بنابراین یک مساله این است که ما حلقه‌های عشیره‌ای در نهادهای تصمیم‌گیر داریم که به شدت به محیط خارج از خود و به حوزه تخصصی بی‌اعتماد هستند.

● مساله شهروندی

مساله دوم این است که مفهوم شهروندی در کشور ما شاید بتوان گفت در دوره پیش مدرن خودش قرار دارد. این بحث به خصوص در ارتباط با بحث جامعه مدنی بسیار قابل تأمل است. وقتی یک آدم تحصیل کرده در چنین فضایی قرار می‌گیرد و می‌بیند یک سری حلقه‌های خاصی دارند تصمیم‌گیری و عمل می‌کنند در صورتی که عده زیادی از جامعه بیرون از این حلقه‌ها هستند و اقیانوسی از شکاف در رابطه با سطح اطلاعات میان این دو حوزه وجود دارد

در بدنه فکری جامعه گذاشته و از پارادایم اول هم کاملاً متفاوت و بلکه در تقابل با آن است. یعنی ما اگر نگاه کنیم به جوامع مختلف می‌بینیم که آنجا یک پارادایم بیشتر بر جامعه حاکم نیست و همه افراد با هر سلیقه و روش و منشی از یک سرچشمه فکری تغذیه می‌کنند، اما در جامعه ما سرچشمه‌های مختلف داریم که با یکدیگر تطبیق نمی‌کنند و افرادی هم که از این سرچشمه‌ها تبعیت می‌کنند با هم تقابل پیدا می‌کنند.

در واقع می‌خواهم بگویم که بین علم و تصمیم‌گیری در کشور تعارض جدی وجود دارد و علم هم حتی جایی ارزش دارد که مبتنی بر نفوذ و سرمایه‌های دیگر شما باشد. یعنی معرفت علمی فی‌نفسه ارزش ندارد. این مساله البته یک منشأ تاریخی - اجتماعی در کشور ما دارد و به همین دلیل هم بوده که همواره به علوم - بویژه علوم انسانی - در کشور ما بی‌توجهی شده است. به همین دلیل است که می‌بینیم یک شخص تحصیل کرده هم با افراد تصمیم‌گیر یک شکاف فرهنگی - تمدنی دارد و نمی‌تواند با آنها در یک مجلس بنشیند؛ چرا که صورت مساله‌اش با مساله آنها فرق می‌کند. به هر حال زاویه برخورد من این است که کشور ما کلاً با علم مشکل دارد و نگاهش به جهان نگاه تقابلی است. این مساله شاید به این موضوع هم ارتباط داشته باشد که چون ما جهان را تفکیک نمی‌کنیم و مثلاً وقتی می‌گوییم غرب، جغرافیای علمی و فلسفی و

سیاسی و تمام عناصر آن را با هم لحاظ می‌کنیم، بنابراین از علم آن نمی‌توانیم استفاده کنیم یا حتی اگر هم خواستیم استفاده کنیم چون غرب به لحاظ سیاسی بر دنیا مسلط است و اجازه نمی‌دهد از علم و تکنولوژی‌اش استفاده کنیم اما با آن تعارض داشته باشیم، باید هزینه‌های بیشتری را متحمل شویم.

نتیجه

به هر حال به نظر من فهم دقیق از ماهیت پارادایم فکری نخبگان کشور خیلی تعیین کننده است. در کشورهای دیگر - حتی در کشورهای آسیایی - چون پارادایم فکری متخصصین و تصمیم‌گیران علمی است بنابراین راحت‌تر به اجماع نظر می‌رسند ولی در کشور ما قبل از اینکه فرد معلوماتش را ارائه دهد، سؤال مهمتری مطرح است و آن سؤال این است که این فرد کیست، از کجا آمده و با چه کسی ارتباط دارد؟ یعنی مبانی عشیره‌ای و قبیله‌ای و سیاسی فرد مهم است نه تخصص و علم او. این نگرش خودش می‌تواند ریشه فرار مغزها باشد چرا که این نگرش در واقع بیانگر این است که نظام کلان سیاسی ما هنوز نسبت به خودش اعتماد به نفس کافی ندارد و نمی‌تواند بپذیرد که یک فرد متخصص خارج از حلقه عشیره‌ای را وارد کانون قدرت کند و از او استفاده نماید و این خیلی مهم است. یعنی اگر من به جای این کانونهای کلان سیاسی کشور بودم به لحاظ

سیاسی یک گروهی را ایجاد می‌کردم که برای ۱۰ الی ۱۵ سال آیند؛ ایران اعتماد به نفس سیستم را بالا ببرد و این کشور را از وضعیت فعلی که من اسمش را «مجمع الجزایر عنایر سیاسی» می‌گذارم، خارج کند و یک سیستم سیاسی با یک اجماع نظر و یک چهارچوب و یک تعریف برای حرکت این سیستم ایجاد کند. (چرا که من عقیده دارم ما در مورد سیاست‌گذاریها می‌توانیم چند صدایی باشیم ولی ما نمی‌توانیم در مسائل کلان، نظیر فلسفه حکومت، چند صدایی باشیم.) در صورتی که الان کارکرد حکومت و دانشگاه جابه‌جا شده یعنی دانشگاه که باید جای فکر کردن و بحث کردن باشد و بعد پارادایم فکری به حکومت بدهد و حکومت که باید تصمیم بگیرد و عمل کند کارکردشان عوض شده است. حکومت ما به جای آن که مرکز ثقل حل مسائل باشد تبدیل به میزگرد شده است و این همان‌طور که گفتم به این دلیل است که در سطح کلان نظام سیاسی اعتماد به نفس برای واگذاری حل مسائل جامعه به دانشگاهها و استفاده از متخصصین ایجاد نشده است.

علاوه بر روشن شدن جایگاه چارچوب حکومت یک مسأله دیگر هم که وجود دارد این است که ما استنباط دقیقی از جایگاه

جهانی خودمان نداریم. ما باید بدانیم که برای ادامه بقای خود باید بر ثروت خود بیفزاییم (از ثروت منظورم درآمد نیست هر چند درآمد خود را هم باید افزایش دهیم) اگر رجال ما به این نتیجه برسند که ایران باید روز به روز بر ثروتش بیفزاید آن موقع جای علم و عالم هم مشخص می‌شود چرا که اینها ثروت ملی هستند که باید از آنها حفاظت و حمایت شود و این خیلی مسأله مهمی است که کشور ما خودش را در جریان ثروت‌یابی و اخذ تکنولوژی جهانی ببیند. در این صورت است که افراد تحصیل کرده جایگاه خودشان را پیدا می‌کنند.

در مجموع آن چه در حال حاضر در کشور ما هست با فلسفه فکری و فلسفه سیاسی ما همگونی دارد و هر فرد تحصیل کرده و متخصصی که با این مشکلات و مسائل مواجه شود به این نتیجه می‌رسد که یا باید وارد این حلقه‌های سیاسی شود تا اهمیت پیدا کند یا این که راهی خارج شود و در هر صورت ضرر بزرگی برای کشور خواهد بود.

تلخیص و تنظیم

رضا خلیلی